

سروش ایزد در شاهنامه و اوستا

شهره انصاری

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

از دیرباز، همواره، خوبی و بدی، سپیدی و سیاهی و نیکوکاری و بدکاری در برابر یکدیگر قد برافراشته‌اند و تاریخ کهن هر سرزمینی انباشته از افسانه این رویارویی هاست. همیشه، سخن پردازانی بزرگ با سرانگشت جادویی خود این نبردهای مداوم و مستمر را به جامه سخن آراسته می‌کنند و راز و رمز آنها را باز می‌گویند. حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی یکی از این سخن سنجان نقاد است که حماسه‌های دیرین را جان بخشیده و غبار نشسته بر پیکر اساطیر ایران را زدوده است.

اثر جاویدان او، شاهنامه، والاترین نمونه رویارویی نیروهای اهورایی و اهریمنی است. در داستانهای ساخته و پرداخته او، همیشه فرشتگان و نیک مردمان

در برابر دیوان و زشت‌خویان علم جنگ و ستیز می‌افرازند و در این میانه، فروغ جاودان اهورا و درخشش آتش همیشه فروزان او، نیکمردان و نیکزنان را در جنگ با اهریمن و یارانش قدرت و توانایی می‌بخشد.

بدینسان است که در جای جای شاهنامه با حمایتِ قدرتی برانگیخته از جانب اهورامزدا، فریدون، ضحاک را به بند می‌کشد و افراسیاب در آتش خشم انتقام خون سیاوش می‌سوزد.

به طور قطع پیک ویژه یاری قهرمانان در شاهنامه، «سروش» ایزد می‌باشد. این ایزد زرتشتی که دائماً در بحرانی ترین و سخت ترین لحظات درگیری میان حق و باطل، قهرمانان پسندیده شاهنامه را در برابر دیوان و بدکاران، یاوری دل‌آگاه و پشتیبانی قدرتمند است پیک مخصوص اهورامزدا بوده که در زبان پهلوی Srosh و در زبان اوستا Sraosha (سَراشَه) خوانده می‌شود.

«کلمه اوستایی سَراشَه یا سَراش (Sraosha) به معنی فرمانبرداری و اطاعت است و منفی این واژه آسروشتی (Asroshti) به معنی نافرمانی و ناشنوایی می‌باشد.»^۱

سروش ایزد، فرمانبردار مطلق اهوراست و در عین حال، خود، فرمانده مقتدری است که وظایف محوله از جانب اهورامزدا را با نهایت هوشیاری، خلوص و قدرت به انجام می‌رساند و کلامها و پیامهای الهی را بدون کم و کاست به قهرمانان شاهنامه ابلاغ می‌کند.

او، حتی زمانی که عملاً وارد صحنه درگیریها می‌شود، تنها بدین خاطر است که اراده اهورامزدا براین امر قرار گرفته و بدین ترتیب وی، مظهر مطلق اطاعت و فرمانبرداری از اهوراست و برخی او را جبرئیل می‌دانند.

«سروش، یکی از کهن ترین ایزدان آئین زرتشتی است که نام او در گاتاها نیز آمده و با صفت Maziasht، به معنی بزرگتر، در اوستا مشخص گردیده است. وی، یکی از ایزدان مزدیسنان بوده و پیک خدایی بشمار می‌رود.^۲ اهمیت این ایزد زرتشتی هنگامی مشخص می‌گردد که می‌بینیم سه سرود مستقل در اوستا به نامهای «سروش یشت سرشب»^۳، «سروش یشت هادخت»^۴ و «سروش باژ»^۵ تنها به نام

سروش بوده و وی را می ستاید. نام او در دیگر ادعیه زرتشتی از جمله: بخشی از ادعیه پَتِ (توبه)، در قسمتی از دعای سی روزه بزرگ^۶، بخشی از نیایش اشهین گاه^۸، در قطعه پازند در انتهای آتش نیایش^۹ و بخشی از نیایش فروردین یشت^{۱۰} نیز ستایش شده است.

از میان این سرودها و نیایشها، در دو سرود سروش یشت هادخت و سروش یشت سرشب صفات سروش و وظایف او بخوبی بیان گشته و ویژگیهای او توضیح داده شده است.

طبق توصیفات این سرودها، سروش زیبایی پیروزمند، نخستین موجود از آفریده‌های اهورایی است که در برابر خداوند بابرسم در دست به نیایش پرداخت، وی در تقدس سرآمد آفرینش است، نخستین کسی است که گاناها یعنی پنج سرود زرتشت را با روش خوب بسرود. او یاور و پناه زنان و مردانی است که نیازمند به یاریش باشند و دشمن دو دیو خشم و دروغ است. باران ستیز و خشم او بر رهروان زشتی و اهریمنی و دیوان و همه کسانی فرود می آید که راه ناپاکی و تیرگی می سپرند. وی نگهبان جهان پاك و آفرینش نيك است، هرگاه مزدائیان او را بخوانند به هنگام نیازمندی تند و سریع بر آنان فرود آید، وی کشتزاران، دامها و احشامشان را برکت بخشاید، دیوان را از آنان براند و صحت و سلامتی شان دهد.^{۱۱}

این سرود، سرود سروش یشت هادخت که هات ۵۶ از اوستا بوده و شامل پنج بند می باشد در کنار هات ۵۷، سرود سروش یشت سر شب که شامل سیزده کرده (Karde) یا فصل و سی و چهار بند است، به طور کلی در باب صفات و خصوصیات سروش ایزد سخن می گوید. سرود سروش یشت سرشب را «سروش یشت سه شبه» نیز می نامند زیرا این سرود، در سه شب اول مرگ هر متوفایی برایش تلاوت می شود و این بدان علت است که محافظت روح انسان در سه شب اول پس از مرگ به سروش ایزد محول شده است.

بر اساس آنچه در کتاب «سدر» آمده است: «پس از درگذشت هر فردی، سروش پاك، همچون مامائی است که آن روان از نومتولد شده را به خود می پذیرد و از دست دیوان و اهریمنان نگاه می دارد.»^{۱۲}

سومین سرودی که در اوستا، منحصرآ، به سروش اختصاص دارد، «سروش باز» نامیده می شود و مانند دو سرود قبل در بیان صفات سروش و ستایش از اوست و چون «سروش، راهنما و نگهبان ارواح در گذشتگان نیز می باشد - چنانکه در «ارداویرافنامه» (arda-virafnarak) این نقش به صراحت دریافته می شود- اغلب ادعیه ای که در مراسم درگذشت کسی خوانده می شود با سرود سروش باز آغاز می یابد. ۱۳»

در کتاب ارداویرافنامه، سروش، معراج دهنده ارداویراف به جهان معنوی و بازگرداننده او به جهان مادی است. و در این کتاب از سروش با صفات پیروزگر، پاک و تک یاد شده ۱۴ و همچنین در ارداویرافنامه منظوم در آغاز داستان چنین آمده است:

شدم در خواب و از من هوش شد دور سروش آمد بسان عالمی نور ۱۵

آنچنانکه از فحوای این دو کتاب برمی آید، نام سروش ایزد اغلب، در کنار نام ایزد دیگر، یعنی رشن آمده است و در متون اوستا، سروش را اغلب در شمار ایزدان و گاه در شمار امشاسپندان به حساب آورده اند، این نام در بسیاری موارد در کنار نام دو ایزد دیگر یعنی «مهر» و «رشن» آمده است.

به موجب سروده های مهریشت، سروش یشت و رشن یشت یعنی یشتهای دهم، یازدهم و دوازدهم، مهر، سروش و رشن باهم هستند و در روزهای ماه که به نام ایزدان نامگذاری شده نیز نام این سه ایزد در کنار هم آمده است: روز شانزدهم روز مهر، هفدهم، روز سروش و هجدهم که روز رشن است. ۱۶ از سوی دیگر، گاه یازدهمین روز هر ماه را نیز به نام سروش نامگذاری کرده اند. ۱۷

سه ایزد مهر و سروش و رشن، رسیدگی به ثواب و گناه و هدایت و راهنمایی روان درگذشتگان را برعهده گرفته اند و آنها را در جهان دیگر سرپرستی می کنند.

به موجب وندیداد میان این ایزد و خروس، که پرنده ای ایزدی است، روابطی استوار موجود است. در پایان هر شب اهورامزدا سروش پیکارگر را به یاری می خواند تا وی آفریده های اهورا را در برابر اهریمنان محافظت کرده و دیو آزی

(Azi) را براند؛ و در این هنگام است که سروش، پرندۀ ایزدی موسوم به Parodrash (خروس) را بیدار می‌کند و او با نوای دلنشین خود مزدیسنان را از خواب برمی‌خیزاند تا به دعا و نیایش پردازند.^{۱۸}

سروش ایزد، دشمن سرسخت تاریکی و شب می‌باشد و ایزد روشنایی نیز هست و شب هنگام، زمانی که مردمان به خواب خوش فرو رفته‌اند، این ایزد پاك و پیروزمند دیوان و شیاطین را از دستبرد به آفریده‌های اهورا ناامید کرده و با آنها به نبرد می‌پردازد.

آنچنانکه از برخی سروده‌های اوستا برمی‌آید، سروش و یکی از دو ایزد همراه او یعنی مهر از صفات مشترکی همچون: گردونه، جایگاهی بر کوه هرئی‌تی (البرز)، شکوه و قدرت در جنگاوری و... برخوردارند؛ و با این وجود، سروش مقامی مجرد و والا دارد، و در اوستا، سروش ایزد تجسم درستی و راستی و کوشایی و نبرد علیه دیوان است که یگانه حافظ آفریده‌های اهورایی از چنگ بدکنشان و اهریمنان می‌باشد.

در شاهنامه فردوسی نیز، سروش همواره دشمن پلشتیها و دوستدار پاکبها است. وی، یار و یاور دیرین قهرمانان شاهنامه است و تنوع در توصیف هیأت و پیامهای او در جای جای شاهنامه، به چشم می‌خورد. توصیفات شاهنامه دربارهٔ هیأت، جایگاه، سلاح، صفات و کیفیت پیامهای سروش و همچنین نحوهٔ تجلی او بر قهرمانان داستانهای شاهنامه، بخوبی بیانگر بعضی خصوصیات سروش ایزد می‌باشد و چون در حال حاضر شاید بتوان اوستا را بهترین و جامعترین منبع کسب آگاهی در باب خصوصیات سروش به حساب آورد، به مقایسه‌ای مجمل دربارهٔ سروش در شاهنامه و اوستا می‌پردازیم.

الف. صفات و القاب سروش در شاهنامه و اوستا

در سروده‌های اوستا، سروش با صفات و القاب گوناگون یاد شده است، این صفات همگی بیانگر خصوصیات وجودی سروش هستند. از جمله در دو سرود سروش یشت سر شب و سروش یشت هادخت چنین آمده است:

«می ستاییم سروش پاك را، که دارنده فرّ و شکوه و پیرومندی و ستایشگر دادار است.»^{۱۹} و در جای دیگر آمده است: «سروش پاك راست قامت و پیروزمند و گیتی افزای . . . را می ستاییم که از همه رزمها با پیروزی به انجمن امشاسپندان باز می گردد.»^{۲۰}

در، سروش باز از سروش چنین یاد می شود:

«ستایش باد بر سروش که پاك است، نیرومند است و جنگ افزارش کلام پاك اهورا- آفریده می باشد.»^{۲۱} در دیگر نیایشهای اوستا نیز صفات سروش ذکر شده، از جمله در نیایش اشهین گاه، سروش با صفات پاك، پیروزمند، مقدّس و افزاینده نعمت و برکت یاد شده است^{۲۲} و صفات برازنده و افزاینده جهان زنده (= گیتی) نیز از جمله صفاتی است که در دعای سی روزه همراه نام سروش آمده است.^{۲۳}

در دیگر سرودهای اوستا، سروش با صفات پاداش دهنده، پیروزگر، خوش پیکر، مینوی، خوش بیان، سخن سنج، با دانش، دل آگاه از کلام مقدس، پشتیبان یاران، دارای کلام درمان بخش، آگاه از دانشها، رساننده و پیام آور کلام آسمانی، آموزگار دین، حامل کلام خدایی، و همچنین صفاتی چون: ایزد بزرگ و راهنمای روان مردگان یاد شده است.

در شاهنامه فردوسی، دو صفت عمده «خجسته» و «فرخ» برای سروش آمده است: نخست بار، در داستان کیومرث که در آن، سروش، کیومرث را از نقشه ای که اهرمن و بچه اش برای نابودی آنها کشیده اند، می آگاهاند. از این پیام آور اهورا با صفت «خجسته» یاد می شود:

کیومرث زین خود کی آگاه بود که او را به درگاه بدخواه بود
یکایک پیامد «خجسته سروش» بسان پری پلینگینه پوش
بگفتش بر از این سخن در بدر که دشمن چه سازد همی با پسر^{۲۴}

و در ادامه همین داستان، هنگامی که سروش به کیومرث فرمان می دهد تا دست از سوگواری در مرگ فرزند خود (سیامک) بردارد و همچنین پدر را به انتقام خون پسر که در جنگ با اهرمن بچه، ناجوانمردانه کشته شده است فرمان می دهد،

چنین می آید:

نشستند سالی چنین سوگوار پیام آمد از داور کردگار
درود آوریدش «خجسته سروش» کزین بیش مخروش و بازار هوش
سپه ساز و برکش به فرمان من بر آور یکی گرد از آن انجمن^{۲۵}

همچنین در داستان فریدون، هنگامی که او بر ضحاک غلبه یافته و تصمیم دارد وی را به مکافات اعمالِ ستمگرانه‌اش برساند، سروش از جانب اهورامزدا بر فریدون ظاهر شده و او را از قتل ضحاک باز می‌دارد، این چنین از سروش با صفت «خجسته» یاد می‌شود:

بیامد «سروش خجسته» دمان «مزن!» گفت: «کاو را نیامد زمان
همیدون شکسته بیندش چو سنگ بیر تا دو کوه آیدت پیش، تنگ.»^{۲۶}

و در دنباله همین داستان، زمانی که فریدون، به فرمان اهورامزدا، و به پیروی از پیام سروش، ضحاک را در بند کرده و او را به سوی کوه می‌برد. ناگاه از شدت خشم و ناراحتی مصمم به قتل ضحاک می‌شود ولی دوباره «سروش خجسته» فرود می‌آید و او را باز می‌دارد:

بدانگونه ضحاک را بسته سخت سوی شیرخوان برد بیدار بخت
همی راند او را به کوه اندرون همی خواست کارد سرش را نگون
بیامد همانگه «خجسته سروش» بخوبی یکی راز گفتش به گوش
که: «این بسته را تا دماوند کوه بیر همچنین تازیان با گروه»^{۲۷}

و به همین ترتیب، در داستان کیخسرو و پادشاهی او، زمانی که گودرز، پهلوان دلیر دربار کاووس شاه، با فرزندش گیواز خواب خود سخن می‌گوید که در آن سروش، گیوا را مأمور یافتن کیخسرو و به تخت نشاندن او کرده است، از سروش با صفت «خجسته» یاد می‌شود:

به فرمان یزدان «خجسته سروش» مرا روی بنمود در خواب دوش
نشسته برابری پر از بسادونم بنشستی جهان را سراسر ز غم»^{۲۸}

در داستان تسخیر دژ بهمن به دست کیخسرو^{۲۹}، ماجرای دیدار هوم با کیخسرو و روایت ظهور سروش بر هوم در خواب با کیخسرو^{۳۰}، داستان تجلی سروش بر کیخسرو در خواب^{۳۱} و بالاخره در داستان جنگ خسرو پرویز با بهرام چوبینه^{۳۲} نیز نام سروش ایزد همراه با صفت «خجسته» آورده شده است. اما صفت «فرخ» در شاهنامه، در سه داستان همراه با نام سروش آمده است: نخستین بار در داستان سیاوش، زمانی که پیران ویسه، وزیر افراسیاب، از شکوه شهری که سیاوش، با شکوه و عظمت فراوان آن را بنا کرده یعنی سیاوشگرد، سخن می‌گوید و آن شهر را برای همسرش، گلشهر، وصف می‌کند در تشبیه قصر سیاوش به کاخ سروش چنین می‌آورد:

چو خورشید بر کاخ «فرخ سروش» نشسته سیاوخش با فرّ و هوش^{۳۳}
 و در داستان دیگری از شاهنامه، هنگامی که گودرز - که پهلوان دربار کاووس شاه و جوانمردی بلند همت است - در دربار کاووس شاه از شایستگی کیخسرو، فرزند سیاوش، و از الهی بودن پادشاهی وی سخن به میان می‌آورد، چنین می‌گوید:

به گیتی کسی چون سیاوش نبود چو راد و بیدار و خامش نبود
 کنون این جهانجوی فرزند اوست همانست گویی به چهر و به پوست
 مرا گفت در خواب «فرخ سروش» که فرش نشاند از ایران خروش
 چو آراید او تاج و تخت مهان بر آساید از رنج و سختی جهان^{۳۴}

سومین بار، در داستان خسرو پرویز، هنگامی که او در چنگ دشمنانش گرفتار و درمانده، باقی مانده است و سروش، به فرمان اهورامزدا به نجات وی می‌شتابد، از سروش با لقب «فرخ» یاد می‌شود:

همانگه چو از کوه بر شد خروش پدید آمد از راه «فرخ سروش»
 یکی جامه‌اش سبز و خنگی به زیر ز دیدار او گشت خسرو دلیر^{۳۵}

و بدین ترتیب نام سروش ایزد با صفات ممتاز و برجسته‌اش در جای جای شاهنامه به چشم می‌خورد.

ب. سروش و هیأت او در شاهنامه و اوستا

در اوستا، هیأت این پیام آور اهورا، با صفات دلنشین و برازنده‌ای یاد شده است. سروش، ایزدی راست قامت، نیرومند و خوش پیکر است که دیوان و بدکاران از شکوه هیبت او گریزان و درمانده‌اند و در اوستا، او چنین ستوده می‌شود: «می ستاییم سروش پاک را، کسی که پیکرش تجسم کلام ایزدی است»^{۳۶} و همچنین آمده است: «می ستاییم سروش راست قامت را که بیفزاید این جهان را».^{۳۷} آبهت این ایزد به حدی است که «همه دیوان از هیبت وی می‌گریزند، اما او گریزنده نیست».^{۳۸}

در سروش باژ، از نیرومندی سروش سخن فراوان به میان می‌آید و توصیفات زیبایی در بیان شکوه و عظمت وی ذکر می‌گردد.^{۳۹}

در شاهنامه، سروش در هیأت‌های گوناگون بر شخصیت‌های شاهنامه متجلی می‌گردد و نیز در این داستانها ویژگیهای خاصّ برخی قهرمانان از جمله زیبایی و خردمندی و شکوه ایشان به سروش تشبیه شده است.

در داستان کیومرث، سروش که همواره نگاهبان اهورا آفریدگان و حامی انسانهای نیک‌کردار است، بر کیومرث ظاهر می‌شود و او را از نقشه اهرمن و بچه‌اش می‌آگاهاند و چندی بعد، زمانی که سروش از جانب اهورامزدا فرمان جنگ با دیوان را به کیومرث می‌دهد، در قالب فرشته‌ای ظاهر می‌گردد که جامه رزم (پلنگینه) به تن دارد و بی شک با چنین هیبت و هیأتی دیوان و بدکاران را پای گریز از برابر این ایزد بزرگ و با شکوه نبوده و همگی مغلوب قدرت اهورایی سروش ایزد می‌گردند.^{۴۰}

در داستان فریدون، طولانی‌ترین توصیف از هیبت سروش آمده است. زمانی که فریدون برای مبارزه با ضحاک به راه می‌افتد، شب هنگام و در میانه راه زمانی که همگان به خواب فرورفته‌اند، سروش در قالب پری زیبایی که گیسوان مشک‌بوی از شانه تا پای فروریخته و چهره‌ای به زیبایی و درخشندگی حوران بهشتی دارد بر فریدون ظاهر گشته و او را افسونگری می‌آموزد:

چو آمد [فریدون] در آن جای نیکان فرود
 چو شب تیره تر گشت از آن جایگاه
 فرو هشته از مشک تا پای، موی
 سروشی بدو [فریدون] آمده از بهشت
 سوی مهتر آمد بسان پری
 نهانش بیاموخت افسونگری^{۴۱}

و در داستان خسرو پرویز، سروش با جامه‌ای سبزرنگ، به رنگ حیات و زندگی و راهواری سپید، به رنگ پاکبها، بروی ظاهر شده و او را از چنگ دشمنان نجات می‌بخشد.^{۴۲}

در داستان گودرز نیز، سروش، سواره و در حالی که برابری پرباران نشسته است بر گودرز ظاهر می‌شود و پیام اهورامزدارا به وی ابلاغ می‌کند.^{۴۳} همچنین در داستانهای شاهنامه بسیاری از شخصیت‌های داستان از جهتی به سروش تشبیه شده یا خود را به او تشبیه می‌کنند از جمله: در داستان افراسیاب و ماجرای نامه او به کیخسرو که در آن نامه، او را به همراهی با خود دعوت می‌کند، در تعریف از خود چنین می‌آورد:

نبیرهٔ پسر خسروزادشتم ز تخم فریدون و از تخم جم
 مرا دانش ایزدی هست و فرس بسان سروشم یکی هست پر
 به فرمان یزدان به هنگام خواب شوم چون ستاره بر آفتاب^{۴۴}

و یاد داستان بهرام گور، زمانی که وی، گنج جمشید را توسط دهقانی یافته و آن را به نیازمندان و درماندگان می‌بخشد، پیرمردی «ماهیار» نام در ستایش از بهرام و این عمل جوانمردانه او داد سخن داده و چنین می‌گوید:

چو تو شاه نشیند کس در جهان امید کهنائی و فرّ مهان
 دلت گر به پهناش دریاستی ز دریا چنان موج برخاستی
 که نور سروش از روان تو خاست خرد در دل مرد دانا بکاست^{۴۵}

و بدین ترتیب، بی‌آلایشی روح بهرام را به درخشندگی و پاکی نوری که از وجود

سروش برمی خیزد تشبیه می کند و این چنین است که باز هم سروش غرق در نور و شکوه جاویدان خود در شاهنامه می درخشد.

ج. جایگاه سروش در شاهنامه و اوستا

آنچنانکه از الفاظ اوستا برمی آید، جایگاه سروش «بنا شده بر بلندترین قلّه هرا می باشد، بایک سد ستون استوار که روشنایی و آراستگی اش از ستارگان است.» و در سرود سروش یشت سرشب، جایگاه سروش چنین وصف شده است^{۴۶}:

«... که مان آن پیروزگر به هزار ستون ساخته شده است بر بالاترین بلندی البرز که نیمه درون (آن) از خویش روشن دوم نیمه آن سوی از ستاره آراسته است [که سوسوی آن به گوهر ویراسته است.]^{۴۷}

کوه «هرا» که گروهی آن را کوهی افسانه‌ای پنداشته و برخی البرزش می دانند، کوهی پرشکوه و با عظمت است و به توصیف یکی از سروده‌های اوستا جایگاه بنا شده بر آن، «... مأوای درخشانی که نه گرما و نه سرما و نه روز و نه شب وجود دارد و هیچ‌گاه بر آن ابر نمی نشیند. و این جایگاه آسمانی را به فرمان اهورامزدا و امشاسپندان، خورشید، فراهم کرد»^{۴۸} مکانی امن و استوار است. در سرودی دیگر از اوستا، از جایگاه سروش با صفت مینوی یاد شده است که نشانگر جایگاه بهستی این ایزد می باشد:

«بزرگ و شکوهمند و پیروز باد سروش مینوی...»^{۴۹}

در شاهنامه نیز، در داستان فریدون هنگامی که سروش برای راهنمایی فریدون در جنگ با ضحاک به نزد فریدون می آید از اقامتگاه سروش، با لفظ بهشت (مینو) یاد شده است:

چو شب تیره ترگشت از آن جایگاه خرامان بیامد یکی نیکخواه
سروشی بدو [فریدون] آمده از بهشت که تا باز گوید بد و خوب و زشت^{۵۰}

و در داستان سیاوش، هنگامی که پیران و سسه، وزیر افراسیاب، با همسر خود، گلشهر، از سیاوشگرده، شهری که به دست سیاوش بنا شده، سخن می گوید، کاخ

سیاوش را از جهت زیبایی و فرّ و شکوه به اقامتگاه سروش تشبیه می کند:

چو خورشید بر کاخ فرخ سروش نشسته سیاوخش با فر و هوش^{۵۱}
 در شاهنامه، در دو مورد، از جایگاه سروش با لفظ «مینو» یاد شده است، یکی در
 داستان سیاوش، هنگامی که پیران برای افراسیاب (شاه توران) از شکوه سیاوش
 سخن می گوید و در مقام تشبیه از خاستگاه و جایگاه سروش ایزد، با عنوان «مینو» یاد
 می کند:

گر ایدونکه آید ز مینو سروش نباشد بدان فرّ و اورنگ و هوش^{۵۲}
 و در داستانی دیگر، زمانی که اکوان دیو، رستم را در خواب غافلگیر کرده و او را در
 انتخاب نحوه مرگش میان انداختن در کوهها یا پرتاب شدن میان دریا مخیر می کند
 رستم، با خود چنین می گوید:

یکی چاره باید کنون ساختن که رایش به آب آید انداختن
 چنین داد پاسخ که دانای چین یکی داستانی زده است اندرین
 که در آب هر کوبر آیدش هوش نبیند به مینو روانش سروش^{۵۳}

د. مرکب سروش در شاهنامه و اوستا
 در سروده های اوستا، مرکب سروش، گردونه ای توصیف می شود که آن را چهار
 اسپ نیرومند و سپید و درخشان و بی سایه در جهان مینوی با خود می کشند، این
 اسبها، سم، زین و پراقهایی از زر دارند که به همه کس رسیدن و پیشی گرفتن
 توانند، اما کسی به آنها نتواند رسید.^{۵۴}

مرکبهای سروش «تیزتر از اسپ گیتی، تیزتر از باد، تیزتر از باران [میخ]، تیزتر
 از مرغ پرّان و تیزتر از تیرها شده»^{۵۵} هستند و به کمک آنها است که سروش، برای
 کمک به مزدائیان بر زمین فرود می آید.

در شاهنامه، تنها در دو مورد، سروش، سواره و همراه با مرکب خود توصیف
 شده است که یکی از این دو مورد در داستان کیخسرو به چشم می خورد و آن هنگامی

است که سروش در خواب گودرز، بر او ظاهر می شود و وی را از مشیت الهی مبنی بر به پادشاهی رسیدن کیخسرو می آگاهاند:

چنین دید گودرز یکشب به خواب که ابری برآمد از ایران پر آب
بر آن ابر باران نشسته سروش به گودرز گفتی که بگشای گوش^{۵۶}
و بدین ترتیب همانگونه که ملاحظه می شود مرکب سروش در این مورد «ابر» است و
این ابر «پر باد و نم» که سروش بر آن سوار است، با باران خود ایران را از قحطی و
غم نجات خواهد داد:

نشسته برابری پر از باد و نم بشستی جهان را سراسر ز غم^{۵۷}
دومین باری که سروش همراه مرکب خود در شاهنامه وصف گردیده، در
داستان خسرو پرویز می باشد و آن، زمانی است که، خسرو پرویز خود را در میان
دشمنان در محاصره می بیند و ناگهان، سروش در حالی که بر راهواری سپیدرنگ
سوار است، به امر اهورامزدا به نجات وی می شتابد:

چو شد زین نشان کار بر شاه تنگ پس پشت شمشیر و از پیش سنگ
به یزدان چنین گفت: «کای کردگار تویی برتر از گردش روزگار...»
همانکه چو از کوه بر شد خروش پدید آمد از راه فرخ سروش
یکی جامه اش سبز و خنگی به زیر ز دیدار او گشت خسرو دلیر^{۵۸}
که سروش پس از نجات خسرو پرویز و مژده پیروزی دادن به او، به همراه مرکب
خویش ناپدید می گردد.

ه. سروش و جنگ افزار او در اوستا

جنگ افزارهای سروش در اوستا، کلامهای خدایی، نیایشها و نمازها هستند و همگی آنها سلاحهایی کاری و دشمن شکن می باشند. از جمله در سروش باز سلاح سروش چنین توصیف شده است: «سروش پاك راستایش می کنیم که نیرومند است و جنگ افزارش کلام پاك اهورا آفریده می باشد.»^{۵۹} این کلامهای پاك اهورا

آفریده سلاحهای تیز و برندهٔ سروش برای مقابله با دیوان بوده و اهریمن و دیوان را یارای مقابلهٔ این با سلاحهای اهورایی نیست. از جملهٔ این سلاحها، کلامهای خدایی، یتاهو، یسناهفت هات و فُشوشومانتر و ویسنوکرتی^{۶۰} می باشد که همگی از ادعیه و نمازهای دین زرتشت هستند.

همچنین در اوستا از سلاحهای سروش با اوصافی چون جنگ ابزارهای کاری و زننده و برآن و درخشان و ممتاز یاد می شود.^{۶۱} اما در شاهنامه، تنها یکبار و با توجه به این امر که پلنگینه، نوعی لباس نفوذناپذیر جنگی، ساخته شده از پوست پلنگ بوده است از سروش با توصیف جنگجویانه یاد می شود.^{۶۲}

حال، پس از بررسی چند نمونهٔ مقایسه‌ای در باب سروش از شاهنامه و اوستا، به مواردی می پردازیم که تنها اختصاص به موقعیت سروش - منحصرأ - در شاهنامه دارد. نخستین مورد قابل ذکر شخصیتهایی هستند که سروش بر آنان متجلی می گردد و ایشان بر دو دسته‌اند:

۱- گروهی که عنوان و لقب شاهی دارند و عبارتند از: کیومرث، فریدون، کیخسرو و خسرو پرویز.

۲- عده‌ای که عنوان پادشاهی ندارند ولی در شاهنامه از شخصیتی بدون خدشه، برجسته و درخشان برخوردارند و شامل گودرز و هوم می گردند.

کیومرث - که نخستین پادشاه است - تلاش و کوشش خود را برای برقراری عدالت و گسترش آبادانی بر روی زمین به کار می برد، و اهریمن که از این کار او سخت پریشان و درمانده است برای قتل او و فرزندش (سیامک) نقشه‌ای پلید می کشد و در این زمان است که، سروش پیروزگر، این حافظ و نگاهبان راستی در سراسر جهان و این نگاهدارندهٔ آفریده‌های اهورا از چنگال دیوان، کیومرث را از این نقشهٔ پلشت می آگاهاند و مدتی بعد او را برای گرفتن انتقام خون فرزند کیومرث، سیامک، به نبرد با اهریمن تشویق می کند.

پادشاه دیگر، فریدون، زمانی که برای مبارزه با ضحاک به سوی پایتخت به راه می افتد و از آنجا که هدف او از میان بردن ستم و ستمگر است، سروش ایزد، در نیمهٔ راه بر او ظاهر گشته و در نهان، وی را افسونگری می آموزد و از این طریق

فریدون در می یابد که آنچه بدو آموخته شده، از جانب اهوراست: فریدون بدانست کان ایزدیت نه آهرمنی و نه کار بدیست^{۶۳} پس از پیروزی فریدون بر ضحاک، این سروش است که به حکم اهورامزدا، دوبار، فریدون را از کشتن ضحاک بازمی دارد و به وی امر می کند تا ضحاک را میان کوهها به بند کشد و بدین ترتیب یکبار دیگر قدرتهای اهریمنی مقهور نیروهای اهورایی گشته و سپیدی بر سیاهی پیروز می شود.

کیخسرو، سومین پادشاهی است که ظهور سروش را درمی یابد. زمانی که او، آشفته و دلزده از پادشاهی، مرگ خود را نزدیک احساس می کند، ناگاه شبی، سروش در خواب بر او ظاهر شده و به کیخسرو نوید می دهد تا خود را برای مرگ و دیدار با اهورامزدا در جهان مینوی آماده سازد^{۶۴} و برای اطاعت از فرمان اهورامزدا و پیروی از پیام سروش، کیخسرو، با ملت، پهلوانان و همسرانش وداع کرده و تاج و تخت را به لهراسپ می سپارد. پس از آن، با تنی چند همراه، به سوی کوه روانه می شود و بعد از مدتی در میان کوه ناپدید می گردد.

و اما آخرین پادشاهی که سروش بر او ظاهر می گردد، خسرو پیروز است. هنگامی که خسرو پیروز در چنگ دشمنانش گرفتار شده و راه گریز را از پس و پیش بسته می یابد خداوند را به یاری می خواند و همان دم سروش بروی متجلی گشته و او را نجات می بخشد.

در شاهنامه، گودرز و هوم، دو شخصیتی هستند که بدون داشتن عنوان پادشاهی از سروش الهام می گیرند.

گودرز، پهلوانی بلندهمت، دلیر، با شهامت و خردمند است که از جانب اهورامزدا توسط سروش فرمان می یابد تا فرزند خود، گیو، را برای یافتن کیخسرو بر تخت شاهی نشانند او روانه کند و گیو هم در راه اطاعت از فرمان خداوند با تلاش و سختیهای فراوان کیخسرو را یافته، او را بر تخت شاهی می نشاند و بدینسان عدالت و آرامش دیگر بار بر خاک ایران زمین فرود می آید.^{۶۵}

هوم، دومین شخصیتی است که بدون داشتن عنوان پادشاهی، پیام سروش را درمی یابد. وی، «پشمینه پوشی» از نژاد فریدون است و نیکمردی است که فر و برز

کیان دارد. او در کوهی مسکن گرفته و در آنجا به عبادت و نیایش مشغول است و سروش ایزد، این بار در قالب يك ندای غیبی جلوه‌گر می‌شود و او را از مخفیگاه افراسیاب که در فرار از چنگ کیخسرو، به غاری پناه برده است آگاه می‌سازد و بدینوسیله، هوم، افراسیاب را دستگیر می‌کند، هرچند اندکی بعد، افراسیاب با حيله و نیرنگ از چنگ وی می‌گریزد.

اندکی بعد، هنگامی که هوم، داستان، خواب خود و الهام سروش را برای کیخسرو باز می‌گوید، این ماجرا را چنین بیان می‌دارد:

سروش خجسته شبی ناگهان	بکرد آشکارا به من بر نهان
از آن غار بی بن برآمد خروش	شنیدم، نهادم به آواز گوش
ز تیغ آدم سوی آن غار تنگ	کمندی که ز نار دارم به چنگ
بدیدم سر و گوش افراسیاب	درو ساخته جای آرام و خواب
به بند کمندش بیستم چو سنگ	کشیدمش بی چاره از غار تنگ ^{۶۶}

و در پایان داستان، پس از گریختن افراسیاب، کیخسرو، او را مجدداً تعقیب کرده و بالاخره افراسیاب، با غرق شدن در دریاچه، سزای اعمال زشت خود را می‌بیند. آنچه به نظر قابل توجه می‌رسد، این نکته است که در داستان‌هایی از شاهنامه، که بیشتر از جنبه معنوی و الهی برخوردارند، سروش بسان يك ندای غیبی تجلی می‌کند همچون تجلی بر کیخسرو، در داستان کیخسرو، و تجلی بر هوم که، سروش بر او بسان زمزمه و ندایی متجلی می‌شود. حال آنکه در داستان‌هایی چون داستان خسرو پرویز که پادشاهی دلبسته به دنیا و تعلقات آن است با چهره‌ای مشخص جلوه می‌کند؛ و همچنین توصیفات مورد دوم است، زیرا توصیف يك هیأت طولانی‌تر و مفصل‌تر از توصیفات مورد دوم است، بخصوص نیاز به تعریف و توضیح بیشتری دارد.

با يك بررسی اجمالی می‌توان کیفیت پیام‌های سروش در شاهنامه را نیز بررسی کرد. کیفیت پیام‌های سروش در موارد مختلف، گوناگون است. وی، بعضی اوقات در نقش يك جنگجویا پیشگو، و گاه در قالب الهام بخش، و یا

نجات دهنده و . . . جلوه گرمی شود، که در این موارد، خود، مستقیماً وارد میدان عمل می گردد؛ آنچنانکه مثلاً: در داستان کیومرث، سروش، به فرمان اهورامزدا و با توجه به وظیفه اش که پشتیبانی از نیکوکاران است، کیومرث را که از حیلۀ شیطانی اهریمن بی خبر است، می آگاهاند و هنگامی که پس از کشته شدن سیامک، فرزند کیومرث، در جنگ با اهرمن بچه، کیومرث و تمامی مردم ایران بر مرگ سیامک به ماتم نشسته و بدرد بر او می گریند، پس از سالی سروش با پیامی از جانب اهورامزدا به نزد کیومرث می شتابد و به وی فرمان نبرد با دیوان را داده و چنین می گوید:

سپه ساز و برکش به فرمان من برآور یکی گرد از آن انجمن
و بدینسان سروش، ابتدا در نقش آگاهی دهنده و سپس در قالب فرماندهای جنگجو جلوه گرمی کند.

در داستان فریدون، سروش، نقش مربی و راهنمایی را بازی می کند که در نهان، فریدون را افسونگری می آموزد و او را در راه از میان بردن ستم یاری می بخشد:

سروشی بدو آمده از بهشت که تا باز گوید بد و خوب و زشت
سوی مهتر آمد بسان پری نهانش بیاموخت افسونگری
که تا بندها را بدانند کلید گشاده به افسون کند ناپدید^{۶۷}

و در ادامه همین داستان، هنگامی که ضحاک از وجود فریدون در قصر خود آگاه گشته تصمیم به قتل او و دختران جمشید می گیرد، فریدون در نبرد با ضحاک، او را مغلوب کرده و مصمم به کشتنش می گردد ولی سروش با ظهور خود بر فریدون در قالب پیام آوری بازدارنده جلوه کرده و او را از خواست و فرمان خداوند مبنی بر به بند کشیدن ضحاک در میان دو کوه آگاه می سازد.

اما سروش، قاصد خبرهای شادی بخش و نویددهنده حیات و برکت نیز هست، چنانکه در داستان کیخسرو سوار بر ابری پر نم بر گودرز ظاهر می شود و بدین ترتیب مژده می دهد که خشکسالی هفتساله و قحطی وحشتناکی که بر اثر حملۀ افراسیاب روی داده است، از میان خواهد رفت و سروش، این مبشر حیات دوباره،

بنا بر وظیفه خود با کمک این ابر، برکت، آبادانی، رویش دوباره و در نهایت شادی را برای مردم ایران به ارمغان خواهد آورد.

در داستان کیخسرو با کوششهای فراوان گودرز و گیو، کیخسرو به تخت شاهی می‌نشیند و دوره پادشاهی او زمان آسایش تمامی مردم است. در این دوران همگان در آرامش و امنیت بسر می‌برند تا آنکه سروش، شبی در خواب کیخسرو، بر او ظاهر می‌شود و به وی مژده می‌دهد که زمان انتظار به سر آمده و کیخسرو بزودی به سرای دیگر خواهد شتافت و به او فرمان می‌دهد تا لهراسب را به جانشینی خود برگزیند:

سرِ تخت را پادشاهی گزین که ایمن شود مور ازو بر زمین
ز لهراسب آید بدینسان هنر بدو ده تو شاهی و تخت و کمر
چو گیتی ببخشی میاسای هیچ که آمد ترا روزگار پس‌یچ^{۶۸}

آنچه در این میان قابل توجه به نظر می‌رسد، این است که شاید کیخسرو شخصیتی باشد که رد پای سروش در داستان او بیش از دیگر داستانهای شاهنامه به چشم می‌خورد و با توجه بدین امر که «حماسه ملی ایران از آغاز تا پایان پادشاهی کیخسرو جنبه اساطیری دارد»^{۶۹} تکرار تجلی‌های سروش از داستان کیومرث تا پایان پادشاهی کیخسرو آشکارتر و ملموس‌تر است.

اما شاید، حیاتی‌ترین نقش سروش در داستان خسرو پریروز جلوه می‌کند زمانی که بهرام چوبینه به همراه دو سوار دیگر در تعقیب خسرو پریروز هستند و او از پیش رو خود را در برابر سنگها و از پشت سر در محاصره دشمن می‌بیند و دیگر راهی را جز مرگ متصور نمی‌گردد، متضرعانه دست به دعا برمی‌دارد و از خداوند طلب یاری می‌کند که ناگهان، سروش در هیئت یک ناجی افسانه‌ای با جامه‌ای سبزرنگ و راهواری سپید، در حالی که دست خسرو را به دست گرفته، او را از آن ورطه نجات می‌بخشد:

[سروش] چون نزدیک شد دست خسرو گرفت / ز یزدان پاك این نباشد شگفت
چو از پیش بدخواه برداشتش باسانی آورد و بگذاشتش^{۷۰}

بدینسان، پس از نجات خسرو پرویز او چنگ بهرام چوین به دست سروش ایزد و به فرمان اهورامزدا، سروش، این پیام آور آسمانی، در قالب پیشگویی، آینده خسرو پرویز را برای او بیان کرده و آنگاه وی را بدرود می گوید:

بدو گفت خسرو که: «نام تو چیست؟»
فرشته بدو گفت: «نامم سروش
چو ایمن شدی، دور باش از خروش
توزین پس شوی در جهان پادشاه
نباید که باشی جز از پارسا.»
بگفت این و پس گشت ازو ناپدید
کس اندر جهان این شگفتی ندید^{۷۱}

و اینگونه است که تقدیر اهورامزدا بر زبان سروش جاری می شود و باز همچون همیشه این، سروش ایزد است که یار درستکاران و دشمن بدکاران می باشد. مواردی که بدین ترتیب ذکر گردید، ظهور سروش را به گونه مستقیم و رویاروی بیان می کند؛ ولی در بعضی بخشهای شاهنامه، گاه در تعریف از فردی یا توصیف او در مقام تشبیه و... از سروش یاد می شود. به عنوان مثال: در داستان فریدون، زمانی که او، برای فرزندان خود وصف سه دختر شاه یمن را می کند تا سه پسر او آنها را به همسری خود برگزینند در مقام تحسین از این سه شاهزاده خانم چنین می گوید:

[فریدون] چنین گفت: «کاین شهریار یمن
سر انجمن، سر و سایه فکن
زناسفته گوهر، سه دخترش بود
نبودش پسر، دخترش افسرش بود
سروش ار بیابد چو ایشان عروس
مگر پیش هر سه دهد خاک بوس.»^{۷۲}

همچنین در داستان کیخسرو، هنگامی که گودرز خواب خود را برای فرزندش گیو باز می گوید و به وی گوشزد می کند که او، یعنی گیو، از جانب اهورامزدا به وسیله سروش مأمور گشته تا کیخسرو را بیابد و او را به تخت شاهی بنشاند، چنین می گوید:

[گودرز] پر اندیشه دل، گیورا پیش خواند
وزان خواب چندی سخنها براند
بدو گفت: «فرخ پی و روز تو!
همان اختر گیتی افسروز تو

تو تا زادی از منادر باآفرین پیر از آفرین شد سراسر زمین
به فرمان یزدان خجسته سروش مرا روی بنمود در خواب دوش»^{۷۳}

و در ادامه همین داستان، هنگامی که کیخسرو برای فتح دژ بهمن، که جادو شده و غیرقابل نفوذ است، مصمم می‌گردد، با اطمینان از پشتیبانی سروش و در حمایت گشتن خود از جانب سروش این چنین می‌گوید:

گر این دژ بر و بوم آهرمنست جهان آفرین را بدل دشمنست
به فرّ و به فرمان یزدان پاك سرش را ز ابر اندر آرم به خاك
وگر جادوان راست این دستگاه مرا خود به جادو نیاید سپاه
وگر خود خجسته سروش اندر است به فرمان یزدان یکی لشکر است»^{۷۴}

در دنباله همین داستان و زمانی پس از پادشاهی کیخسرو و به تخت نشستن او، کیخسرو، شبی در خواب بوسیله الهام سروش درمی‌یابد که سرانجام به خواست خود او (کیخسرو) و به فرمان اهورامزدا زمان ترك تاج و تخت فرار رسیده است، پس داستان خواب خود را برای زال چنین بازگویی کند:

سحرگه مرا چشم بغنود دوش ز یزدان بیامد خجسته سروش
که بر ساز کامد گه رفتنت سر آمد نژندی و ناخفتنت»^{۷۵}

و پس از آن، هنگامی که این ماجرا را برای ملت خود بازگویی کند از زبان مردمی که به عدالت و مهر پروری او خوگر شده‌اند، در حالی که از او می‌خواهند تا با پای خود به سوی مرگ نرود، چنین آمده است:

همی گفت هر کس که شاها چه بود که روشن دلت شد پر از داغ و دود
گر از لشکر آزار داری همی مر این تاج را خوار داری همی
بگوی و تو از خاك ایران مرو جهان کهن را مکن شاه نو
کجا شد ترا دانش و رای و هوش که نزد فریدون نیامد سروش»^{۷۶}

ولی کیخسرو با گوش فرا دادن به ندای باطنی خود و ترك تعلق به دنیا، به سوی پایان سرنوشت خود به راه می‌افتد.

در داستان دیگری، داستان اسفندیار، هنگامی که جاماسپ، دانشمند دربار گشتاسپ شاه (پدر اسفندیار)، طالع اسفندیار نوزاده را پیشگویی می کند و سرگذشت غمناک و پایان دردآور زندگی وی را برای شاه توضیح می دهد، اضافه می کند که «بودنی کار» خواهد بود و اراده اهورامزدا تغییر نخواهد کرد حتی اگر پای سروش در میان باشد:

بیشد همه بودنی بی گمان نجستست ازو مرد دانا زمان
به دست بزرگی برآیدش هوش وگر خفته آید به پیشش سروش^{۷۷}

و بدین ترتیب در مجموع درمی یابیم، سروش، این مینوی پیروزمند، همواره در داستانهای شاهنامه با درخشانترین و زیباترین نمادها جلوه کرده است. او، حامل کلام خدایی، آموزگار دین، و دل آگاه از کلام مقدس است. بزرگ ایزدی که با دانش و پشتیبان یاران است و همواره جهان راستی را توان می بخشد و آفت و بلا را از سراسر خاک اهورامزدا دور می کند. به سبب پیروزمندی و دانش و بینش اوست که امشاسپندان بر هفت کشور زمین فرود می آیند و بالاخره این اوست که تجسم کلام ایزد و دشمن همواره بدکرداران است.

در پایان، ذکر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که، جز از فردوسی، بسیاری از دیگر شاعران کشور ما در اشعار خود از سروش نام برده اند از جمله*:

روز سروش است که گوید سروش باده خور و نغمه مطرب نیوش
«مسعودسعد سلمان»

هست اسم علمت نام رسول قرشی که بد از مرکب او غاشیبه بردوش سروش
«سوزنی»

سروش مرا دیو مردم نکن سررشته از راه خود گم مکن!
«نظامی»

تف آه از دلم سرشته به خون سبحه سوز سروش می بشود
«خاقانی»

* رج: لغتنامه دهخدا، ذیل ماده سروش

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جاي پيغام سروش
«حافظ»

و هکذا شاعراني ديگر که از عهده گنجایش اين مقال بيرون است.

فهرست منابع و مآخذ مورد استفاده:

- اورنگ، سرگرد: سددر، تهران، افلاتون شاهرخ، سال ۱۳۳۷.
- بهرام پژدو، زرتشت: ارداویرافنامه منظوم، به کوشش رحيم عفيفی، دانشگاه مشهد، سال ۱۳۴۳.
- بيرونی، ابوریحان: آثارالباقیه عن القرون الخاليه، ترجمه اکبر داناسرشت، طبع کتاب، تهران، سال ۱۳۲۱.
- رضی، هاشم: اوستا، چاپ اول، انتشارات فروهر، تهران، تیرماه ۱۳۶۳.
- : فرهنگ نامهای اوستا، سه جلد، چاپ اول، انتشارات فروهر، ج ۲، اردیبهشت ماه ۱۳۴۲.
- : نياشها، انتشارات فروهر، آبان ۱۳۴۸، تهران.
- : گاه‌شماری و جشنهای ايران باستان، تهران، فروهر، ۱۳۵۸.
- سرکاراتی، بهمن: بنیان اساطیری حماسه ملی ايران، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، سال ۳۰، بهار ۱۳۵۷، شماره ۱۲۵.
- عفيفی، رحيم: سروش يشت سرشب، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال ۱۳۵۱: شماره ۲۳.
- : ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آئين مزدیسني، چاپ دانشگاه مشهد، سال ۱۳۴۲.
- شاهنامه، چاپ بروخیم، تهران.
- شاهنامه، چاپ مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۶.
- لغتنامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، تهران، تیرماه ۱۳۳۹، ج ۲۵، شماره مسلسل ۵۴.

*** پی نوشتها ***

۱. هاشم رضی، اوستا، انتشارات فروهر، چاپ اول، تیرماه ۱۳۶۳، ص ۱۹۳.
۲. هاشم رضی، فرهنگ نامهای اوستا، سه جلد، چاپ اول، انتشارات فروهر، تهران، اردیبهشت ماه ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۷۵۹.
۳. هاشم رضی، اوستا، چاپ اول، انتشارات فروهر، تیرماه ۱۳۶۳، ص ۱۹۳.
۴. هاشم رضی، اوستا، همان صفحه
۵. همان مرجع، ص ۳۶۶.
۶. همان، ص ۴۲۲.
۷. همان مرجع، ص ۳۹۸.
۸. همان، ص ۳۹۲.
۹. همان مرجع، ص ۳۸۰.
۱۰. همان، ص ۲۹۷.
۱۱. هاشم رضی، فرهنگ نامهای اوستا، ص ۱۶۳-۱۶۲.
۱۲. سدر، سرگرد اورنگ، افلاطون شاهرخ، تهران، سال ۱۳۳۷.
۱۳. هاشم رضی، اوستا، ص ۳۶۸.
۱۴. رج: ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آئین مزدیسنی، رحیم عقیقی، چاپ دانشگاه مشهد، سال ۱۳۴۲.
۱۵. زرتشت بهرام بژدو، ارداویرافنامه منظوم، به کوشش رحیم عقیقی، دانشگاه مشهد، سال ۱۳۴۳، ص ۳۳.
۱۶. هاشم رضی، اوستا، ص ۳۶۸.
۱۷. رج: همان مرجع، ص ۲۲۶.
۱۸. هاشم رضی، فرهنگ نامهای اوستا، ج ۲، ص ۷۶۴.
۱۹. هاشم رضی، اوستا، ص ۲۸۸.
۲۰. همان مرجع، ص ۲۸۹.
۲۱. ایضاً، ص ۳۶۹.
۲۲. رج: اوستا، هاشم رضی، ص ۳۹۱.
۲۳. همان مرجع، ص ۳۹۸.
۲۴. شاهنامه، چاپ انتشارات بروخیم، ج، ص ۱۵ ابیات ۳۰-۲۸.
۲۵. همان مرجع، ج ۱، ص ۱۶، بیت ۱۰۹-۴۷.
۲۶. ایضاً، ص ۵۹، بیت ۴۸۴-۴۸۳.
۲۷. شاهنامه، ج ۱، ص ۶۱، ابیات ۵۱۸-۵۱۵.
۲۸. همان مرجع، ج ۳، ص ۷۱۱، ابیات ۵۳۳-۵۳۲.
۲۹. ابوالقاسم فردوسی طوسی، شاهنامه، ج ۳، ص ۷۵۹.
۳۰. همان مرجع، ج ۵، ص ۱۳۹۲.
۳۱. همان مرجع، ج ۵، ص ۱۴۱۳-۱۴۱۲.
۳۲. ایضاً، ج ۹، ص ۲۷۸۳.
۳۳. ایضاً، ج ۳، ص ۶۲۸.

۳۴. شاهنامه فردوسی، ج ۳، ص ۷۵۴، ابیات ۱۳۰۳-۱۲۹۲.
۳۵. همان مرجع، ج ۹، ص ۲۷۸۳، ابیات ۱۹۲۳-۱۹۱۹.
۳۶. هاشم رضی، اوستا، ص ۲۸۸.
۳۷. ایضاً، همان صفحه.
۳۸. همان مرجع، ص ۲۸۹.
۳۹. رج: همان نویسنده، نیایشها، انتشارات فروهر، آبان ۱۳۴۸، ص ۴۲.
۴۰. شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵، ابیات ۳۰-۲۸.
۴۱. شاهنامه، ج ۱، ص ۵۰، ابیات ۳۰۵-۳۰۱.
۴۲. همان مرجع، ج ۹، ص ۲۷۸۳، ابیات ۱۹۲۳-۱۹۱۹ و ص ۲۷۸۴، ابیات ۱۹۳۰-۱۹۲۴.
۴۳. ایضاً، ج ۳، ص ۷۱۰، ابیات ۵۱۳-۵۱۲.
۴۴. شاهنامه، ج ۵، ص ۱۳۳۳، ابیات ۱۱۹۴-۱۱۹۱.
۴۵. همان مرجع، ج ۷، ص ۲۱۴۹، ابیات ۵۸۶-۵۸۴.
۴۶. هاشم رضی، اوستا، ص ۲۹۰.
۴۷. رحیم عقیقی، سروش یشت سرشب، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۲۳، سال ۱۳۵۱، ص ۹۸۷.
۴۸. هاشم رضی، اوستا، ص ۲۷۸-۲۷۹.
۴۹. هاشم رضی، اوستا، ص ۳۹۱.
۵۰. همان مرجع، ج ۱، ص ۵۰، ابیات ۳۰۷-۳۰۲.
۵۱. ایضاً، ج ۳، ص ۶۲۸.
۵۲. شاهنامه، ج ۳، ص ۶۲۸، بیت ۱۹۰.
۵۳. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۴، ص ۱۰۵۴، ابیات ۱۰۴-۱۰۳ و ص ۱۰۵۵، بیت ۱۰۵.
۵۴. هاشم رضی، اوستا، ص ۲۹۰.
۵۵. رحیم عقیقی، سروش یشت سرشب، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۲۳، سال ۱۳۵۱، ص ۹۹۰.
۵۶. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۳، ص ۷۱۰، ابیات ۵۱۳-۵۱۲.
۵۷. همان مرجع، ج ۳، ص ۷۱۱، ابیات ۵۳۳-۵۲۹.
۵۸. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۹، ص ۲۷۸۳، ابیات ۱۹۲۳-۱۹۱۹.
۵۹. هاشم رضی، نیایشها، انتشارات فروهر، آبان ۱۳۴۸، ص ۳۳.
۶۰. رج: هاشم رضی، اوستا، ص ۲۹۰.
۶۱. رج: همان مرجع، ص ۲۸۸-۲۹۰.
۶۲. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۱، ص ۱۵، ابیات ۳۰-۲۸.
۶۳. شاهنامه، ج ۱، ص ۵۰، بیت ۳۰۷.
۶۴. شاهنامه، ج ۵، ص ۱۴۴۱-۱۴۱۳.
۶۵. شاهنامه، ج ۳، ص ۷۱۱، ابیات ۵۳۳-۵۲۹.
۶۶. شاهنامه، ج ۵، ص ۱۳۹۲، ابیات ۲۳۳۸-۲۳۳۳.

۶۷. شاهنامه، ج ۱، ص ۵۰، ابیات ۳۰۴-۳۰۶.
۶۸. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۵، ص ۱۴۱۳، ابیات ۲۶۲۶-۲۶۱۷.
۶۹. بهمن سرکاراتی، بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۳۰، بهار ۱۳۵۷، شماره ۱۲۵، ص ۳۶.
۷۰. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۹، ص ۲۷۸۴، ابیات ۱۹۲۴-۱۹۲۵.
۷۱. شاهنامه، چاپ بروخیم، ص ۲۷۸۴، ابیات ۱۹۲۶-۱۹۲۹.
۷۲. شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۱، ص ۷۰، ابیات ۱۵۱-۱۵۳.
۷۳. همان مرجع، ج ۳، ص ۷۱۱، ابیات ۵۲۹-۵۳۳.
۷۴. شاهنامه، بروخیم، ج ۳، ص ۷۵۹، بیت ۱۳۶۸ و ص ۷۶۰، ابیات ۱۳۶۹-۱۳۷۳.
۷۵. شاهنامه، بروخیم، ج ۵، ص ۱۴۱۷، ابیات ۲۷۰۳-۲۷۰۴.
۷۶. همان مرجع، ج ۵، ص ۱۴۳۷، ابیات ۳۰۶۴-۳۰۶۷.
۷۷. شاهنامه، بروخیم، ج ۶، ص ۱۶۳۴، ابیات ۲۴۴۴-۲۴۴۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی